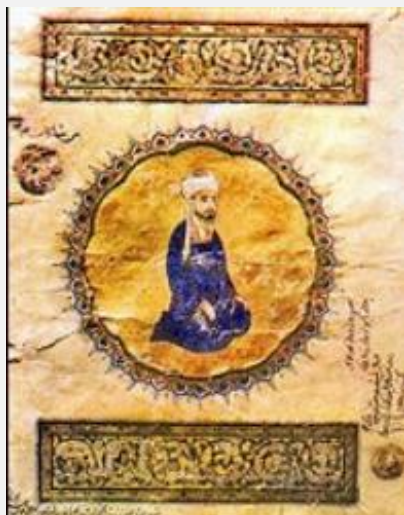


خواجه علم و فلسفه

خواجه نصیرالدین طوسی (672-597 ه.ق) فیلسوف، متکلم، ریاضی‌دان و فقیه ایرانی نقشی انکارناشدنی در پیشبرد و ترقی تمدن ایرانی-اسلامی داشته است.



خواجه علم و فلسفه

خواجه نصیرالدین طوسی (672-597 ه.ق) فیلسوف، متکلم، ریاضی‌دان و فقیه ایرانی نقشی انکارناشدنی در پیشبرد و ترقی تمدن ایرانی-اسلامی داشته است.

خواجه که خود به مقام وزارت رسیده بود، از این فرصت، در جهت اکرام دانشمندان و تاسیس مراکز فرهنگی مانند رصدخانه مراغه و کتابخانه بهره برد. خواجه نصیرالدین طوسی، در آشنایی با آرای اندیشمندان پیش از خود، حدی برای خود قائل نبود و ضمن احترام و نکوداشت آنان، به نقد آنها نیز می‌پرداخت؛ شرح معروف وی بر اشارات ابن‌سینا، نشانگر این نکته است. از این سبب به تعبیر دکتر دینانی، او یکی از پیشروان هنر گفت‌وگو در قلمرو تمدن ایرانی-اسلامی بود. شاید کمتراندیشمندی مانند خواجه نصیرالدین، از این هنر (گفت‌وگو) در جهت اعتلای فلسفه و فرهنگ ایرانی-اسلامی بهره گرفته باشد.

از همین‌رو آثار وی حکم آینه‌هایی را دارند که می‌توان در آنها آثار درگذشتگان را پی گرفت. کتاب‌های «؛اقتباس؛ «؛؛ شرح اشارات؛ «؛؛ و «؛اخلاق ناصری؛ «؛ نشانگر این امر هستند. در میان آثار خواجه نصیر، اخلاق ناصری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این کتاب از زمان خواجه تاکنون، همواره محل رجوع عارفان و فیلسوفان بوده است. خواجه در این کتاب، موضوع علم اخلاق را نفس انسانی می‌داند. او در واقع می‌خواهد انسان را آنگونه که هست، با همه انگیزه‌ها، خواسته‌ها و اشتیاق‌هایش بشناسد و سپس سراغ پالایش نفس برود؛ به بیان دیگر، انسان‌شناسی او مقدم بر فلسفه اخلاق است. با اینکه پژوهشگران، اندیشه‌های کتاب اخلاق ناصری را برگرفته از فلسفه اخلاق یونان به ویژه ارسطو دانسته‌اند اما نوآوری‌هایی در این کتاب به چشم می‌خورد که آن را از آثار مشابه متمایز می‌گرداند. به انگیزه فرارسیدن روز بزرگداشت خواجه بزرگ علم و دین، نظر دو تن از صاحب‌نظران عرصه فلسفه را درباره اخلاق ناصری و کاربرد آن در جهان معاصر جویا شدیم که از پی می‌خوانید.

دکتر سیدیچی یثربی: خواجه نصیرالدین اخلاق ناصری را در نیمه اول قرن هفتم برای اسماعیلیان نگاشت؛ یعنی برای حکومتی که مروج مذهب اسماعیلیه بود اما بعداً که شرایط تغییر کرد و خواجه نصیر به نزد فاتحان مغول آمد، این اثر را تا حدودی از نظر ارتباطش با شرایط قبلی بازنویسی کرد. یکی از رسم‌های دوران گذشته این بود که از علما می‌خواستند که به نام شاهان کتاب بنویسند تا به این وسیله، آنها نام خود را در روزگار نگه دارند. از این‌رو، خواجه هم این کتاب را برای ناصرالدین محتشم نوشت که از امرای اسماعیلی مذهب بود و بعداً در زمان مغول، این کتاب را به نام حاکم مغول کرد. او در مقدمه‌اش نوشته بود که ناصرالدین محتشم از من خواست تا «؛تهذیب الاخلاق؛ «؛ ابوعلی مسکویه را از عربی به فارسی ترجمه کنم، اما من گفتم که یک کتاب مستقل می‌نویسم که هم اخلاق ابوعلی مسکویه را دربرداشته باشد و هم 2 فصل دیگر در باب سیاست و تدبیر منزل داشته باشد.

از اینها گذشته، مسئله اصلی این است که اخلاق ناصری، ریشه یونانی دارد. این کتاب ترکیبی از فلسفه اخلاق یونانی است. بخش اصلی کتاب اخلاق ناصری برگرفته از کتاب «؛ابن مسکویه؛ «؛ است که آن هم به نوبه خود برگرفته از ترجمه اخلاق ارسطو با تفسیر «؛فروریوس؛ «؛ است. با این حال از 2 بخشی که خواجه به کتاب افزوده است، یک بخش آن تدبیر منزل است. خود وی در این باره می‌گوید: من این را از کتابی برگرفته‌ام که یک نویسنده گمنام فیثاغورثی به نام «؛ابروسن؛ «؛ آن را نوشته است. البته خواجه مطالب آن کتاب را با پندها و مطالبی از پیشینیان و علما آراسته است.

به هر حال، بخش سوم که مربوط به بحث سیاست است، دقیقاً برگرفته از کتاب‌های فارابی از جمله «؛آرای اهل مدینه فاضله؛ «؛ و مقداری هم از رساله سیاست ابن‌سینا به علاوه (برگرفته) از مطالبی است که به وصیت‌های افلاطون معروف است. خود خواجه راجع به مطالب این کتاب تعمیدی ندارد؛ به این معنا که او در صفحه سوم اخلاق ناصری (مقدمه کتاب) نوشته، من اینها را از متقدمان و متاخران گرفته‌ام و برای شما نقل می‌کنم و خودم وارد حق و باطل بودن آنها نشده‌ام. پژوهشگران همواره این را مطرح

کرده‌اند که چرا مثلاً فارابی و خواجه‌نصیر وارد بحث سیاست شدند؟

پاسخ‌هایی داده شده است، اما هیچ یک قانع‌کننده نیست. به نظرم افرادی مثل فارابی و خواجه صرفاً جهت گزارش و نقل آرای دیگران (یونانیان) در این راه قدم گذاشته‌اند و هرگز به صورت یک پیشنهاد جدی سیاسی آن را مطرح نکرده‌اند، چرا که شرایط زمانه‌شان اینچنین اقتضا نمی‌کرد. از نظر کارایی اخلاق ناصری در زمان حاضر، هم در اخلاق و هم در فلسفه اخلاق، باید گفت که عده‌ای فکر می‌کنند چون فلان اثر از آن یک مسلمان است، پس دیدگاه اسلام هم همان است و از این راه به تقدیس آثار پیشینیان می‌پردازند، به طوری که کسی جرأت نمی‌کند آرای گذشتگان را نقد کند، اما اگر به دیده تحقیق بنگریم، می‌بینیم که در تمام دنیا دانش گذشته مربوط به گذشته است و البته محترم؛ اما هر نسلی باید سهم خود را در توسعه دانش به عهده بگیرد. کتابی که مربوط به یونان باستان است، چگونه می‌تواند در روزگار ما پاسخگوی اخلاق یا فلسفه اخلاق باشد؟ این کتاب در زمانه خود مهم و خوب بود، عین فیزیک خواجه یا ارسطو، اما در روزگار ما نظام جهان جدید دیگر با فیزیک ارسطو اداره نمی‌شود.

در اخلاق سیاست هم دنیا عوض شده است؛ ما باید نگاه امروز را پیش‌رو داشته باشیم. در دنیای قدیم، محور اخلاق در روابط خانوادگی و سیاست یک نصیحت بود؛ مثلاً اینکه شاه باید عادل باشد، پدر باید مهربان باشد و انسان نباید حسود باشد اما در دنیای معاصر این جواب نمی‌دهد. امروزه انسان‌ها به ابزارهایی اندیشیده‌اند که بتوانند قدرت را کنترل کنند. قدرت با نصیحت به جایی نمی‌رسد؛ قدرت باید کنترل شود. رابطه خانواده هم باید با شرایط سامان یابد؛ همان پدری که به وی نصیحت می‌شد که به فرزندت مهربانی بورز، فرزندش را از 5 سالگی به کارگری می‌سپرد؛ شرایط آن زمان، اینگونه اقتضا می‌کرد. اکنون فرزندان را به مدرسه می‌فرستند یا مثلاً هم‌اکنون مشکل افزایش طلاق در جامعه ما با موعظه حل نمی‌شود بلکه باید دید کدام شرایط جوانان را وادار می‌کند که از همسر خود بیزار شوند؟ کیسه تهی یا نشنیدن یک پند از سعدی؟

از نظر فلسفه اخلاق نیز نگاه فلسفی به اخلاق، نگاهی است که نمی‌توان برای آن وکیل تعیین کرد؛ مثلاً گفت که نگاه فارابی یا خواجه برای ما کافی است، مگر اینکه به قول کانت، نخواهیم خود را بالغ بدانیم وگرنه باید هرنسلی نگاه فلسفی خود را داشته باشد. در مورد اخلاق فردی هم اگر بخواهیم مثلاً یکی حسود نباشد، باید شرایط مناسب پدید آوریم. در جامعه‌ای که عدالت باشد و توزیع عادلانه ثروت باشد، کسی به کسی حسادت نمی‌ورزد، اما در جامعه‌ای که فاصله طبقاتی باشد، حسادت با پندونصیحت ریشه‌کن نمی‌شود ولذا اسلام بیش از هرچیز به جامعه می‌اندیشد و زندگی اجتماعی مردم.

از اخلاق حکما به اخلاق عرفا

دکتر محمد ریخته‌گران: خواجه نصیرالدین طوسی از علمای بزرگ نجوم، حکمت و ریاضی در قرن هفتم است. جهت اهمیت او فقط جهت علمی نیست، او سمت وزارت ایلخانان مغول را داشت. جهت دیگر اهمیت خواجه، از لحاظ فقهی است. از ابعاد دیگر شخصیت خواجه این است که او یکی از بزرگ‌ترین شارحان حکمت مشایی است و شرح اشارات ابن‌سینا از وی است اما نکته‌ای که کمتر به آن توجه شده، این است که او در اواخر عمر به تصوف گرایش پیدا می‌کند و در واقع کتاب [#171؛ اوصاف الاشراف](#)؛ درباره کسانی است که به مقامات تصوف و عرفان رسیده‌اند. مرحوم علامه حلی از فقهای بسیار بزرگ شیعی که برای برخی علما اجازه می‌نوشته در ضمن اجازه از خواجه نصیر نام برده و وی را به لفظ [#171؛ اشراف](#)؛ مفتخر کرده است.

از اینجا معلوم می‌شود که همان اوصافی که خواجه نصیر در کتاب اوصاف الاشراف آورده شامل خودش هم بوده است؛ یعنی خود او از جمله اهل شرف و عرفان بود. از دید خواجه نصیر، شریف کسی است که نجابت ذاتی دارد. اوصاف الاشراف هم اشاره‌ای است به اهل شرف، نجابت و عرفان.

می‌دانیم که خواجه نصیر به دست صدرالدین قونوی به سلک تصوف درمی‌آید. این جنبه معنوی شخصیت وی، در کتاب‌های اخلاقی‌اش، مثل اخلاق ناصری بازتاب یافته است. خواجه در کتاب اخلاق ناصری، بیشتر بر سنتی رفته که عرفا رفته‌اند. در این کتاب صحبت از فضایل اخلاقی شده و فضایل اربعه در آن مطرح شده است. خواجه از فضایل اربعه به چهار هنران تعبیر کرده است (هنر عدالت، هنر عفت، هنر شجاعت و هنر حکمت)؛ این همان شیوه‌ای است که در کتاب‌های بزرگ عرفانی و اخلاقی به آن توجه شده است.

پیش از خواجه نصیر، مهم‌ترین کتاب‌های اخلاقی، کتاب [#171؛ احیاء العلوم](#)؛ غزالی، [#171؛ فتوحات مکیه](#)؛ ابن‌عربی و [#171؛ مرصاد العباد](#)؛ نجم‌الدین رازی بودند که در آنها ضمن مباحث عرفانی، طرح مباحث اخلاقی نیز شده بود.

از دیدگاه حکمی و فلسفی، افرادی که در اسلام طرح مباحث اخلاقی کرده‌اند، به حکمای یونان اقتدا کرده و در واقع بیشتر به تبدیل و معالجه اخلاق روی آورده‌اند؛ به این معنا که خواسته‌اند آفات و شرور اخلاقی را به ضد آن بدل سازند؛ با این حال، مختصر کلام حکما این بوده که [#171؛ العلاج بالصدق](#)؛ درحالی که دیدگاه عرفانی این است که [#171؛ راشی‌العلیل، علیل](#)؛ به این معنا که نظر شخصی که بیمار است، بیمارگونه است، این است که عرفا راه دیگری رفته‌اند. عرفا اول در تصفیه دل می‌کوشند، نه در تبدیل

اخلاق. در اینجا بد نیست که قول آقای مجذوب علی‌شاه همدانی که در قرن سیزدهم هجری می‌زیست، آورده شود.

وی می‌گوید: #171؛ پس معلوم می‌شود که این کار (به صحت آوردن دل) به مجاهده خشک تحصیل نمی‌شود و طریق مشایخ کبار تصوف بر اینگونه است که در این کار اول در تصفیه دل کوشند، نه در تبدیل اخلاق که چون تصفیه دل دست دهد و بر مراقبت مداومت نماید، امداد فیض حق را قابل شود و از فیض حق در یک زمان چندان تبدیل اخلاق نفس و تحصیل صفات حمیده میسر شود که به عمرها مجاهدات و ریاضات ممکن نشدی؛raquo.

بنابراین حاصل عمرخواجه نصیر در مسائل روحی و تربیتی تردد میان اقوال فلاسفه اهل عرفان و درنهایت انتخاب طریق اهل تصوف و پیوستن به عرفان بوده است.